

کالبد شکافی معنای حق نزد اندیشمندان غربی

سید محمود نبویان*

دریافت: ۸۷/۲/۲۲ تأیید: ۸۷/۶/۲

چکیده

مسائل اساسی علم سیاست، حقوق و اخلاق به صورت عمده، تحت تأثیر مسأله حق است؛ به طوری که حل درست مسأله حق، سرنوشت بسیاری از مسائل علوم یادشده را تغییر خواهد داد. اما روشن شدن مباحث مختلف در مورد حق، متوقف بر فهم درست معنای حق است. علاوه بر اندیشمندان مسلمان، متفکرین غربی نیز در مورد معنای حق، یازده نظریه بیان کرده‌اند که عبارتند از: «سود یا منفعت»، «انتخاب»، «عنوان یا استحقاق»، «مجازات»، «شیوه عمل یا مواجه شدن با عمل دیگری»، «قدرت»، «ادعا»، «سود حمایت‌شده»، «آزادی»، «برگ برنده» و «اتحاد حق و تکلیف». در میان نظریات مذکور، نظریه قدرت و آزادی به نظریه انتخاب و نظریه سود حمایت‌شده به نظریه سود یا منفعت و نظریه حق به عنوان شیوه عمل کردن یا مواجه شدن با عمل دیگران - به اعتقاد عده‌ای - به نظریه عنوان، قابل ارجاع است (که این ارجاع و برگشت یا به صورت کامل است و یا اینکه از فروعات آن نظریه به حساب می‌آید). بنابراین، می‌توان گفت که در میان متفکران غربی، هفت معنا برای حق بیان شده است که عبارتند از: سود، انتخاب، عنوان، مجازات، ادعا، برگ برنده و تکلیف.

در این نوشتار، نتیجه گرفته شده که هیچ‌یک از اقوال بیان شده درست نیست و حق به معنای «امتیاز» است.

واژگان کلیدی

حق، امتیاز، سود، استحقاق، مجازات، تکلیف، برگ برنده، انتخاب و ادعا

*. استادیار و عضو هیأت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

در عصری زندگی می‌کنیم که عصر حق نام گرفته است. بشر امروز با اعتقاد به اومانیسیم و التزام کامل به آن در مقام عمل صرفاً به دنبال تأمین نیازهای مادی و دنیایی خود است. او پذیرفته است که سکولاریسم (دنیا محوری) باید محور غالب معرفت‌های نظری و عملی او باشد. از این رو، در صدد آن است که دنیای خود را مطابق آنچه که خود می‌پسندد، بسازد.

محوریت انسان سکولار در عصر جدید در ابعاد مختلف حیات بشر، موجب گردید که انسان، خود را مالک خویش و همه موجودات عالم بداند و بدین جهت، خود را در تصرف در عالم و زندگی خود صاحب حق بداند.

انسان سکولار، حق خود می‌داند که تعیین کند: چگونه زندگی کند، چه غذایی را بخورد، چه آشامیدنی‌هایی را بیاشامد، چه نوع لباسی را بپوشد، چگونه بمیرد، چگونه غرایز جنسی خود را ارضا کند و ...

انسان در این امور فقط صاحب حق است و باید تأکید کرد که هیچ‌گونه تکلیفی را نباید پذیرفت. عصر تکلیف به سر آمده و عصر جدید، عصر حق است. انسان مدرن صرفاً به دنبال استیفای حقوق خود است و خود را نسبت به هیچ موجودی حتی خداوند، مکلف نمی‌داند. او صرفاً تکالیفی را قبول دارد که خودش آن را برای تأمین بهتر حقوق خود وضع کرده باشد.

با توجه به اهمیت مسأله حق در عصر جدید - که حداقل، مسائل سه حوزه سیاست، حقوق و اخلاق به صورت عمده، متأثر از آن است - بحث از آن از ضرورت خاصی برخوردار است.

روشن است که قبل از هر گونه بحثی در مورد حق، تبیین معنای آن، جایگاهی ویژه و مهم خواهد داشت؛ به طوری که بدون اتخاذ یک معنای درست، حل صحیح مسائل دیگر در مورد حق، قرین توفیق نخواهد شد. به عنوان نمونه:

۱- امروزه یکی از مباحث جدی، مسأله حقوق حیوانات و محیط زیست است. اگر حق - مثلاً - به معنای امتیاز باشد، می‌توان از حقهای مذکور سخن به میان آورد، اما اگر حق به معنای «برگ برنده»، «قدرت» و «انتخاب یا آزادی» باشد، نمی‌توان از آن حقوق بحث کرد و به آن معتقد شد.

همچنین برخی از معانی، می‌توانند شامل حقهای تمام صاحبان حق که قابل تصور باشند، گردند؛ مثلاً اگر حق به معنای امتیاز باشد، شامل حقهای خداوند، ملائکه، جتیان، جمادات، گیاهان، حیوانات و انسانهای باهوش، بیدار، خواب، بی‌هوش، جنین، اموات و نسلهای آینده

می‌شود و حال آنکه بنا بر نظریه سود یا قدرت، شامل همه مصادیق یاد شده نمی‌شود.

۲- برخی از نظریات مطرح شده در مورد معنای حق، به تصریح صاحبان آن، صرفاً مختص به حقایق قانونی هستند. از این رو، معنا یا معانی بیان شده، نمی‌تواند شامل حقایق اخلاقی (حقهای طبیعی و تکوینی) شود؛ به‌خلاف اینکه اگر حق به معنای امتیاز باشد، شامل آن مصادیق می‌شود و می‌توان حق را به دو قسم اعتباری و تکوینی تقسیم کرد.

۳- تلازم میان حق و تکلیف فقط مطابق برخی از معانی قابل فرض است؛ مثلاً دیدگاهی که حق را به معنای «تکلیف» می‌داند، نمی‌تواند مسأله تلازم حق و تکلیف را قابل طرح بداند.

مباحثی از قبیل حقایق حیوانات و محیط زیست، مصادیق متنوع صاحبان حق، تقسیم حق به حقایق اعتباری و تکوینی (به‌ویژه بحث حقوق طبیعی که حقوق بشر مصادیقی از آن است) و نیز مسأله مهم تلازم حق و تکلیف، برخی از مسائل مهم جاری در حوزه علوم سیاسی است که حل همه آنها مرهون اتخاذ معنای درستی از حق می‌باشد.

در شماره قبل، دیدگاه برخی از اندیشمندان مسلمان - به ویژه فقیهان شیعه - در مورد معنای حق مورد بحث قرار گرفته است و در این شماره، دیدگاه اندیشمندان غربی - در حد امکان - مورد بحث قرار می‌گیرد.

معنای حق از دیدگاه اندیشمندان غربی

چنانکه در شماره قبل بیان گردید، حق در لغت به معنایی مختلفی آمده است که عبارتند از: درستی، ثبوت، صدق، وجوب، شایسته، امر مقضی، یقین بعد از شک، حزم، رشوه، احاطه، مال، قرآن، خصومت، نصیب و بهره و حکم مطابق با واقع که به این معنا بر اقوال، عقاید و ادیان و مذاهب - از آن جهت که مشتمل بر اقوال و عقاید هستند - اطلاق می‌شود و در مقابل آن، باطل قرار دارد؛ به‌خلاف واژه صدق که فقط در اقوال به کار می‌رود و در مقابل کذب قرار دارد.^۱ همچنین به معنای اخلاقاً خوب، محق بر اساس حکم قانون یا وظیفه، واقعی، مطابق با عدالت،

۱. (ر.ک. به: ابن منظور، ۱۴۰۵ ق، ج ۱۰: ۴۹-۵۴؛ انیس و دیگران، ۱۳۷۲، ج ۱: ۱۸۸؛ الجوهری، ۱۳۹۹ ق، ج ۴: ۱۴۶۰-۱۴۶۱؛ الفراهیدی، ۱۴۰۵ ق، ج ۳: ۶؛ العسکری، ۱۴۱۲ ق: ۱۹۳-۱۹۴؛ احمد بن فارس بن زکریا، ۱۴۰۴ ق، ج ۲: ۱۵ و ۱۹؛ مرعشلی، ۱۹۷۴ م، ج ۱: ۲۸۱؛ ابن عباد، ۱۴۱۴ ق، ج ۲: ۲۸۶-۲۸۸؛ رضا، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۳۳؛ الفیروزآبادی، ۱۴۱۲ ق، ج ۳: ۳۲۲-۳۲۳؛ الراغب الاصفهانی، ۱۳۶۲: ۲۵؛ الفیومی، ۲۰۰۱ م، ج ۱-۲: ۱۴۳-۱۴۴؛ الزبیدی، ۱۳۰۶ ق، ج ۶: ۳۱۵-۳۱۶؛ الشرتونی اللبانی، ۱۸۸۹ م: ۲۱۵؛ معین، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۳۶۳).

قانون، اخلاق یا ملاک دیگر و در سیاست که غالباً با R بزرگ نوشته می‌شود، به معنای روشها یا دیدگاه‌های سیاسی ارتجاعی و محافظه‌کارانه استعمال می‌شود. (Crowther, 1995: 1011 - 1012; Morris, 1973: 1118; Bbc English, 1993: 965; Random House, 1995: 1656).

اما برای به دست آوردن معنای اصطلاحی^۱ مورد نظر از حق - که شامل اصطلاحات فقهی - حقوقی و سیاسی می‌شود - به دو نکته زیر باید توجه کرد:

۱- واژه حق در صورت جمع بسته شدن به صورت «حقوق» به کار می‌رود. این امر موجب شده است که با همین لفظ در معانی دیگر اشتباه شود. از این رو، لازم است توجه شود که واژه «حقوق»، مشترک لفظی است و به معنای زیر استعمال می‌گردد:

الف - به مجموعه مقررات حاکم بر روابط اجتماعی «حقوق» اطلاق می‌شود. حقوق در این معنا مرادف با «قانون» است. به عنوان مثال، به جای «حقوق اسلام»، «قانون اسلام» گفته می‌شود. ب - حقوق جمع حق است. در این معنا کلمه حقوق هم در لفظ و هم در معنا جمع می‌باشد. ج - واژه حقوق به معنای «علم حقوق» به کار می‌رود. در نیم قرن اخیر، حقوق در معنای «علم حقوق» نیز استعمال می‌شود.^۲

در میان معانی یادشده معنای دوم مقصود است. به عبارت دیگر، معنای مورد نظر از حق، معنایی است که معادل واژه «right» در زبان انگلیسی است، نه واژه «law» و نه واژه «jurisprudence».^۳

۲- توجه به افتراق میان معنای حق در ترکیب «حق بودن»^۴ و معنای حق در ترکیب «حق داشتن»^۵ است.

اصطلاح مورد نظر، معنای حق در ترکیب حق داشتن است، نه حق در ترکیب حق بودن

۱. حق در اصطلاح به معنای گوناگونی استعمال می‌شود که در شماره قبل همین مجله ذکر شده است.
۲. مقدمه عمومی علم حقوق، ۱۳۷۵: ۱۲؛ مقدمه علم حقوق، ۱۳۷۶: ۶-۱۳؛ حقوق و سیاست در قرآن، ۱۳۷۷: ۲۴-۲۵؛ فلسفه حقوق، ۱۳۸۱: ۱۶-۱۷. برخی نیز معنای اول را به «حقوق نوعی» و معنای دوم را به «حقوق شخصی» تعبیر کرده‌اند (ر.ک. به: مقدمه علم حقوق و نظام حقوق جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۶: ۱۴-۱۵).
۳. «law» به معنای قانون است و «jurisprudence» به معنای علم حقوق - اگرچه گاهی به معنای فلسفه حقوق نیز استعمال می‌شود (ر.ک. به: فرهنگ حقوقی بهمن، ۱۳۷۸: ۷۴۴ و ۷۶۵).

4. Being right.
5. Having a right.

(Donnelly, 1993: 9; Dworkin, 2001: 188 - 189).

اما مسأله مهم در این مقام این است که حق در اصطلاح حق داشتن به چه معناست؟ به دیگر سخن، حقی که صاحب دارد و موجودی واجد آن می‌شود، چه معنایی دارد؟ وقتی می‌گوییم: «پدر بر فرزند، حق اطاعت شدن دارد»، این حق داشتن یعنی چه؟ پدر، چه چیزی دارد؟ آیا حق به معنای امتیاز است یا سود یا سلطه یا شیوه‌های عمل یا ...؟

به نظر می‌رسد که حق، «امتیاز»ی است که صاحب حق، واجد آن است.^۱

معنای اینکه پدر، امتیاز اطاعت شدن دارد، این است که این ویژگی برای پدر، ثابت است که از سوی فرزندان اطاعت شود و «ویژگی» نیز به معنای خصوصیت است.

بر این اساس، با عنایت به اینکه امتیاز از ریشه «میز» است و «میز» نیز به معنای ویژگی و خصوصیت است، می‌توان امتیاز را به «اختصاص» معنا کرد. بنابراین، وقتی می‌گوییم که پدر بر فرزندان خود دارای حق است، به معنای این است که امتیاز اطاعت شدن (متعلق حق) از سوی فرزندان برای پدر (صاحب حق) ثابت است؛ یا وقتی می‌گوییم که کسی حق آزادی بیان دارد، به معنای این است که امتیاز آزادی بیان (متعلق حق) برای آن شخص (صاحب حق)، ثابت است. به عبارت دیگر، حق آزادی بیان یک شخص به معنای امتیاز آزادی بیان او و یا اختصاص آزادی بیان به آن شخص است.

در نتیجه، حق، عبارت است از: امتیاز چیزی برای یک موجود و یا اختصاص چیزی برای یک موجود و حق داشتن، یعنی امتیاز داشتن چیزی برای یک موجود یا اختصاص داشتن چیزی برای یک موجود.^۲

پس از روشن شدن معنای مورد قبول از حق، به بیان دیدگاه‌های متفکرین غربی می‌پردازیم. در تبیین معنای حق از طرف متفکرین غربی، نظریات مختلفی ارائه شده است که به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم.^۳

۱. علامه طباطبائی نیز حق را از اعتباریات بعدالاجتماع دانسته و آن را به اختصاص یا امتیاز معنا کرده است. (ر.ک. به: اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۱۳۵۰، ج ۲: ۳۱۲-۳۱۳؛ میزان فی تفسیر القرآن، ۱۳۹۳، ج ۲: ۵۴).

۲. وجه اینکه امتیاز و اختصاص را معنای حق اختیار کردیم، این است که از اشکالات مختلفی که بر دیدگاه‌های دیگر در مورد معنای حق وارد است، رهایی یابیم.

۳. در بیان و نیز بررسی نظریات در این مقام، مراعات اختصار شده است. برای تفصیل بیشتر به کتاب «حق و چهار پرش بنیادین» از نگارنده - که در دست چاپ است - مراجعه شود.

۱- نظریه سود^۱

از نظر معتقدین این نظریه، حق، همان سود است

(Gewirth, 1996: 9; Baker, 1994: 102 - 103).

از ناحیه مدافعین وحدت ماهوی حق و سود، چند تقریر برای این نظریه بیان شده است:

الف- تقریر بنتام^۲

بنتام، حق را صرفاً برآمده از قانون می‌داند و معتقد است که حق برای من، فرزند قانون است... و حق طبیعی، پسری است که هرگز پدر ندارد (Waldron, 1984: 4).

او در مورد حقوق قانونی^۳ معتقد است که قانون^۴ به‌طور همزمان، تکلیف و حق را به وجود آورده و تکلیف نیز از ناحیه قانون به این جهت پدید می‌آید که خدمت و سودی را به کسی برساند و شخصی که خدمت یا سود را دریافت می‌کند، مالک حق است. بنابراین، هر قانونی، موجب اعطای حق به کسی خواهد بود (Jones, 1994: 26).

چون در نظر بنتام ماهیت حق، همان سود است، نمی‌توان از حق مجازات‌شدن، سخن به میان آورد، مگر اینکه مجازات‌شدن را به سود شخص جانی بدانیم؛ با این توجیه که مجازات، جبرانی برای جنایت او بوده و اگر مجازات نشود تحت فشار سنگینی قرار خواهد گرفت و با او مانند یک انسان بیمار و ناقص که نسبت به اعمالش پاسخگو نیست، رفتار می‌شود.

ب- تقریر لیونز^۵

یکی از مدافعین دیگر نظریه بنتام، لیونز است. از نظر لیونز، بنتام معتقد است که «حق داشتن» به معنای «صاحب نفع بودن» از تکلیف دیگری است

(Lyons, 1994: 23; M. Benditt, 1982: 18 - 19).

تعیین دقیق موضع بنتام دشوار است. از این رو، لیونز معتقد است که از نظریه بنتام دو قرائت می‌توان ارائه کرد:

1. The benefit (or interest or wellbeing) theory.
2. Jeremy Bentham (1748-1832).
3. Legal rights.
4. Law.
5. David Lyons.

اول - نظریه اصلاح نشده صاحب نفع^۱

برخی از عبارتهای بتنام، دال بر آن است که زمانی - و صرفاً زمانی - که بر اساس آزمون سودگرایی، قواعدی که تکالیفی را وضع می‌کنند، موجه باشند؛ یعنی زمانی که قواعد و تکالیف وضع شده از ناحیه آنها مفید باشند، چنین قواعدی معطی حق هستند، قوانین خوب در خدمت منافع افراد بوده و معطی حق هستند، اما قوانین بد، تکالیفی را وضع می‌کنند که هیچ‌کس (یا به زحمت، کسی) در موقعیتی قرار ندارد که از آن سود برد؛ از این‌رو در اعطای حق شکست می‌خورند.

به بیان هارت، بتنام معتقد است: اینکه شخصی دارای حق است، صرفاً به این معناست که او از اجرای تکلیف دیگری «احتمالاً سود می‌برد» یا «توانایی سود بردن دارد» و یا «در موقعیتی است که سود ببرد» (Lyons, 1994: 28).

مشکل این تقریر آن است که ممکن است کسی که واجد حق نیست از روی اتفاق و تصادف در موقعیتی باشد که سود ببرد؛ مثلاً شما مایلید که هدیه‌ای به کسی بدهید، اما این کار برای شما وقتی میسر است که من بدهکاری خود را به شما پرداخت کنم در صورتی که من به رفتار تکلیفی خود عمل کنم، شخص سوم در موقعیتی است که از انجام تکلیف - بدون اینکه حقی داشته باشد - سود می‌برد و چون هر دو از اجرای تکلیف، سود می‌برید، نظریه اصلاح‌نشده صاحب نفع، هیچ فرقی میان موقعیت شما و موقعیت شخص سوم قائل نیست و هر دو را واجد حق می‌داند. از این‌رو، این نظریه دچار لوازم غیر قابل قبول است و در واقع نظریه‌ای که هارت به آن حمله کرده است، همین قرائت از دیدگاه بتنام است (Ibid: 9 - 10 و 29).

دوم - نظریه اصلاح شده صاحب نفع^۲

مطابق این نظریه، تنها کسانی واجد حق هستند که فرض شده^۳ است از اجرای تکلیف دیگری، سود ببرند، نه اینکه صرفاً در موقعیتی باشند که از اجرای تکلیف سود می‌برند (Ibid: 7).

از بعضی عبارات بتنام به دست می‌آید که شخص صاحب حق، «صاحب نفع» است، به این معنا که «فرض شده» است از عمل به تکلیف دیگری، سود ببرد.

1. The unqualified beneficiary theory.

2. The qualified beneficiary theory.

3. Are supposed.

به عبارت دیگر، مطابق نظریه اصلاح شده صاحب نفع، صاحب حق، شخصی نیست که در موقعیتی باشد که از اجرای تکلیف دیگری سود ببرد؛ بلکه فردی است که از طریق وضع تکالیف و موانع بر روی رفتار دیگری، منافع او «تضمین» شده یا شری از او دفع گردد. بنابراین، صاحب حق، کسی است که قرار است سود ببرد و در واقع او - به معنای اصلاح شده صاحب نفع - صاحب منفعت است و صرفاً چنین شخصی است که دارای حق است (Ibid: 29 - 30)، صاحب نفع در این معنا، نه تماشاجی خوش شانس - در صورت اجرای تکلیف - است و نه تماشاجی بدشانس - در صورت عدم اجرای تکلیف - (Ibid: 34).

بر اساس این قرائت از نظریه سود - که مورد قبول است - اشکال بیان شده وارد نخواهد بود؛ زیرا اگرچه هم شما و هم شخص سوم از اجرای تکلیف پرداخت بدهی، سود می‌برید، اما چون این تکلیف متعلق به شماست و فرض شده است که به شما سود برساند، فقط شما دارای حق هستید، اما شخص سوم صرفاً از روی اتفاق در موقعیتی است که سود می‌برد و لذا دارای حق نیست.

یکی از اشکالات اساسی هارت به نظریه صاحب نفع، «طرف سوم صاحب نفع»^۱ است. وعده‌ها - زمانی که الزامی و معتبر باشند - حقوقی را برای وعده‌داده‌شده‌ها و تکالیفی را برای وعده‌دهندگان پدید می‌آورند. شخص وعده‌داده‌شده اغلب در موقعیتی است که از انجام وعده، سود می‌برد، اما زمانی که محتوای وعده، سودرسانی به «طرف سوم»^۲ باشد (مراد از طرف سوم، کسی است که طرف قرارداد و توافق نیست) در این صورت - مطابق دیدگاه هارت - شخص وعده‌داده شده مانند همیشه واجد حق است؛ اگرچه او در این مثال صاحب نفع نیست. از سوی دیگر، طرف سوم (یعنی کسی که فرض شده است سود ببرد) هیچ حقی را به دست نمی‌آورد. این امر نشان می‌دهد که صاحب نفع بودن، نه شرط لازم حق داشتن است و نه شرط کافی آن (Ibid: 39 - 40).

مثال هارت این است که پسری از شخص دیگر (مانند دوست خود) وعده می‌گیرد که در غیاب او از مادرش مراقبت کند. هارت، استدلال می‌کند که پسر، دارای حق است؛ زیرا وعده به پسر داده شده است. بدین جهت، او ادعایی بر ضد دوست خود دارد. اجرای وعده از طرف

1. Third-party beneficiary.
2. Third party.

دوست، متعلق به پسر است.^۱ او به تنهایی می‌تواند بر ادعا پافشاری و بر اجرای آن اصرار کند یا صرف نظر نماید. اگر به وعده عمل نشود، گرچه به پسر آسیبی نرسیده، ولی به او ظلم شده است، اما مادر (یعنی صاحب نفعی که طرف سوم است) حقی ندارد. اگرچه ممکن است مادر با عدم مراعات وعده، آسیب ببیند، اما ظلمی به او نشده است؛ زیرا وعده‌ای به او داده نشده بود. اما اشکال هارت، ناشی از لحاظ معنای ضعیف «صاحب نفع طرف سوم» در این مثال است. زمانی که این اصطلاح در مورد کسانی به کار رود که صرفاً در موقعیتی هستند که از اجرای تکلیف سود می‌برند و نیز کسانی که از اجرای وعده صرفاً از طریق غیر مستقیم سود می‌برند. روشن است که چنین افرادی صاحب حق نیستند. اما در مثال بیان شده، طرف سوم - یعنی مادر - به معنای یاد شده، صاحب نفع نیست؛ بلکه به معنای اصلاح شده آن صاحب نفع است. تکلیف دوست (یعنی شخص وعده‌دهنده در آن مثال) به مراقبت از مادر، صرفاً موردی از تکلیف عام «اجتناب از آسیب رساندن به افراد ناتوان» نیست، بلکه ناشی از یک توافق خاص است و در صورت عدم وجود توافق، او چنین تکلیفی را نمی‌داشت. او کسی است که موافقت کرده از مادر مراقبت کند و مادر، آن کسی است که قرار است به او خدمت شود و از این طریق سود ببرد. در واقع، مادر، صاحب نفع مستقیم و مقصود از انجام تکلیف است. منفعت او به صورت مستقیم با وظیفه دوست مرتبط است و اگر وعده نقض شود، ضرر مادر نتیجه غیر مرتبط و اتفاقی رفتار دوست نیست، بلکه نتیجه قابل پیش‌بینی و مرتبط با اهمال است. این واقعیت که مادر، مراقبت نشده است، دلیل عمده این امر است که دوست در انجام وظیفه‌اش ناکام مانده است؛ کما اینکه دریافت خدمات از سوی مادر، دلیل عمده این امر است که دوست به وظیفه‌اش عمل کرده است. بنابراین، مادر دارای حق است و این سخن هارت که گفته است: مادر دارای حق نیست، محل اشکال است (Ibid).

نکات فوق حاکی از آن است که صاحب نفع بودن برای حق داشتن کافی است، اما نشان نمی‌دهد که صاحب نفع بودن، شرط لازم صاحب حق بودن نیز هست. بنابراین، پسر - به عنوان شخص وعده‌داده‌شده - دارای حق بر ضد دوست است، اما در هیچ معنای روشنی، به نظر نمی‌رسد که او صاحب نفع هم باشد. وعده‌دهنده قرار است که به مادر سود برساند، نه به پسر و

1. The friend's performance is owed to or due him.
2. The son is wronged.

این مادر - به تنهایی - است که مستقیماً از مراقبت دوست، سود می‌برد. علاوه بر این، رفتار دوست با مادر - نه با پسر - است که به وظیفه او مربوط می‌شود. بنابراین، صاحب نفع بودن از یک تکلیف، شرط لازم و ضروری حق داشتن نیست (Ibid: 41).

بررسی

۱- نظریه فوق، پیرامون ماهیت حق، منحصر به حقه‌های قانونی^۱ است؛ زیرا به تصریح صاحبان این نظریه - از جمله بنتام - حق، فقط برآمده از قانون است و حق طبیعی، پسری است که هرگز پدر ندارد. بر این اساس، «سود» دانستن حق، بر فرض درستی، فقط می‌تواند تبیینی از حقوق برآمده از قانون (اعتباری) را بیان کند؛ در حالی که نمی‌توان همه حقوق را حقوق قانونی و اعتباری دانست. به همین دلیل، این نظریه از ارائه تحلیلی از حق به معنای عام آن عاجز است.

۲- «سود» دانستن حق، درست نیست و نمی‌توان صاحب نفع بودن را با صاحب حق بودن برابر دانست. در واقع، صاحب حق بودن معلول صاحب نفع بودن است. از این رو، سود بردن، حیثیت تعلیلیه ثبوت حق برای صاحب حق است؛ یعنی چون شخص، صاحب نفع است، صاحب حق است.

البته ممکن است که کسی عکس رابطه مذکور را تصور کند؛ یعنی صاحب حق بودن را علت صاحب نفع شدن بداند. برای نمونه: چون حسین، فرزند علی است و برای او حقی ثابت بوده و از ورثه محسوب می‌گردد، باید از اموال به‌جامانده از پدرش منتفع شود. به‌دیگر سخن، می‌پرسیم چرا این اموال به‌عنوان نفع، به‌دیگری - غیر از فرزندان علی - نمی‌رسد؟ بدیهی است که تا در مرتبه مقدم، حقی برای کسی ثابت نباشد، اعطای نفع و سود به او بی‌وجه خواهد بود.

بر این اساس، چه صاحب نفع بودن را علت صاحب حق بودن بدانیم و چه معلول آن، در هر صورت وحدت میان آن دو نفی می‌شود.

۳- سود بردن در مورد موجوداتی صدق می‌کند که ناقص باشند. موجودات عالم ماده به دلیل اینکه کمالات ثانیه را از ابتدای وجود خود ندارند، برای دستیابی به آن کمالات، افعالی را انجام می‌دهند. اما موجودات کامل که هیچ‌گونه نقص و کمبودی در آنها قابل تصور نیست - مانند خدای متعال - انتفاع و سود بردن از یک فعل در مورد آنها معنا ندارد و چنانچه حق داشتن

1. Legal rights.

به معنای سود بردن باشد، فرض حق برای آنها بی معنا خواهد بود. در حالی که دلیلی برای نفی حق داشتن از این دسته از موجودات نداریم. از این رو، نظریه اتحاد حق و سود - بر فرض درستی - جامع افراد نیست و نمی تواند حق همه صاحبان حق را توجیه کند.

۴- میان حق و سود، نه تساوی مفهومی برقرار است و نه تساوی مصداقی. وجود اختلاف مفهومی میان آن دو، امر روشنی است. در مصداق نیز این ادعا درست نیست که بگوییم: هر صاحب نفعی، صاحب حق است و هر صاحب حقی، صاحب نفع است. به عنوان مثال: فردی که در حال مرگ است، شخصی را وصی خود قرار می دهد که از فرزندان خردسال و اموالی که به آنها می رسد مراقبت کند. در اینجا برای شخص وصی، حق تصرف در اموال براساس قانون، ثابت می شود، اما او صاحب نفع نیست؛ بلکه فرزندان با اینکه حق تصرف در اموال را ندارند، صاحب نفع بوده و از تصرفی که صاحب حق - یعنی وصی - انجام می دهد، مستفیع می شوند (Jones, 1994: 31 - 32).

۵- اشکال اساسی تر این است که سود و نفع، اموری مبهم هستند و تعریف حق به سود، تعریف به امر اجلی نیست و حال آنکه در تعریف، معرف باید اجلی و اوضح از معرف باشد. مراد از سود چیست؟ آیا مراد از آن، کمالی است که از صاحب آن، نقصی را برطرف می کند؟ آیا این نقص و کمال فقط امور مربوط به بدن و امور مادی را شامل می شود یا اینکه کمال غیر مادی نیز سود تلقی می شود؟ هم چنین آیا فقط کمال عاجل، سود است یا کمال آجل نیز سود می باشد؟ و در صورت تراحم میان آن دو، کدام یک بر دیگری ترجیح دارد و به چه دلیل؟

۶- در بیان لیونز آمده بود که صاحب نفع بودن، شرط کافی صاحب حق بودن است، اما شرط لازم آن نیست. معنای این حرف، آن است که در هر موردی که شخصی - به صورت مستقیم - سود برد، صاحب حق هم هست، اما اگر کسی صاحب حق بود، مستلزم آن نیست که ضرورتاً صاحب نفع هم باشد. به همین جهت است که در مثال وعده دادن به شخص که در غیاب او از مادرش مراقبت خواهد کرد، مادر، چون صاحب نفع است، صاحب حق هم هست، اما آن شخص با اینکه نفعی به او نمی رسد در عین حال واجد حق است. بنابراین، در هر موردی که صاحب نفع بودن صدق کند، صاحب حق بودن نیز صدق می کند، اما این طور نیست که بر هر مصداقی که صاحب حق بودن صدق کند، صاحب نفع بودن نیز صدق کند. به دیگر سخن، رابطه صاحب نفع بودن با صاحب حق بودن، عموم و خصوص مطلق است؛ به طوری که صاحب نفع بودن، خاص و صاحب حق بودن اعم از آن است.

این نتیجه که مورد قبول لیونز است از دو جهت محل اشکال است:

اولاً: اینکه آن پسر - یعنی شخص وعده داده شده در آن مثال - سود نمی برد با سخن دیگر لیونز سازگاری ندارد. او در موضعی دیگر معتقد است که انجام تکلیف، سود شخص وعده داده شده را تضمین می کند؛ زیرا وفای به عهد، تمایل شخص وعده داده شده - نسبت به محتوای وعده - را برآورده می سازد و غیر معقول نیست که برآورده ساختن خواست و تمایل شخص - تمایلی که از جهت اخلاقی مجاز است - مستلزم اعطای نفع به او باشد (Lyons, 1994: 24).

بنابراین، پسر، علاوه بر آنکه صاحب حق است، صاحب نفع نیز هست.

ثانیاً: با قبول سخن لیونز، روشن می شود که صاحب حق بودن به معنای صاحب نفع بودن نبوده و تساوی مصداقی نیز میان آنها برقرار نیست. در واقع، صاحب حق بودن، لازمه اعم صاحب نفع بودن است و می تواند بر اساس عوامل دیگر نیز پدید آید؛ چنانکه لیونز در آن مثال، معتقد است که آن پسر، صاحب حق است، ولی صاحب نفع نیست. بنابراین، به هیچ وجه نمی توان حق را به معنای سود دانست، بلکه در واقع، میان آنها رابطه علیت برقرار است؛ یعنی تحقق نفع برای کسی، علت تحقق حق برای اوست. البته علیت نفع برای حق، علیت منحصره نیست، بلکه حق، لازمه عام نفع بوده و با تحقق علت های دیگر نیز موجود می شود.

۲- نظریه انتخاب^۱

رقیب اصلی نظریه سود، نظریه انتخاب است.

شناخته شده ترین و قابل توجه ترین مدافع معاصر نظریه انتخاب، هارت است. اگرچه هارت این نظریه را در مورد حقوق قانونی مطرح کرده است، اما می توان آن را به حق های اخلاقی نیز توسعه داد (M. Benditt, 1982: 13).

در نظر هارت، صاحب نفع بودن، نه شرط لازم برای حق داشتن است و نه شرط کافی، بلکه حق، شکلی از انتخاب است. ویژگی اصلی تکلیفی که مستلزم حق است، این است که صاحب حق می تواند اجرای تکلیف را کنترل کند؛ مانند طلبکار که می تواند تکلیف پرداخت بدهکار را اعمال یا از آن صرف نظر کند.

بنابراین، در موردی که شخصی نسبت به اجرای تکلیف، قدرتی نداشته باشد، نمی توان از

1. The choice (or will or power) theory.

حق برآمده از تکلیف قانونی برای او سخن گفت. از این رو، داشتن حق قانونی^۱ به معنای داشتن اراده تضمین شده از طرف قانون^۲ است.

در میان قوانین، صرفاً قوانین مدنی، مستلزم حقوق هستند، ولی قوانین کیفری، مستلزم حقوق نیستند؛ چون در آنها قدرت کنترل بر اعمال تکلیف و عدم آن برای افراد وجود ندارد (M. Benditt, 1982: 14; Jones, 1994: 32).

در کاملترین شکل، کنترل مزبور از سه عنصر قابل تمییز، تشکیل شده است:

الف - صاحب حق می تواند از اعمال تکلیف، صرف نظر یا آن را ناپود کند و یا اینکه آن را به حال خود واگذارد.

ب - در صورت نقض - یا خطر نقض تکلیف - صاحب حق می تواند از آن چشم پوشی کند یا از مکلف، غرامت طلب کند.

ج - نسبت به تکلیف پرداخت غرامت نیز می تواند صرف نظر یا اعمال آن را بخواهد (Jones, 1994: 3 - 23 ; Hart, 2001: 184; Steiner, 1994: 68 - 69).

در نتیجه اگر قانون، قدرت کنترل اجرای تکلیف از سوی مکلف را به صاحب حق ندهد، نمی توان از حق او صحبت کرد؛ اگرچه او به صورت مستقیم متعلق تکلیف بوده و تکلیف نیز به قصد سودرسانی به او وضع شده باشد (Jones, 1994: 33).

بنابراین، این طور نیست که هر کس از تکلیف قانونی دیگری سود ببرد یا تکلیف به قصد سودرسانی به او وضع شده باشد، فرمانروایی و حکومت، نسبت به تکلیف دیگری داشته باشد (Hart, 2001: 184).

مطابق نظریه هارت، تنها افرادی دارای حقوق هستند که قدرت انتخاب داشته باشند. از این رو، فقط بزرگسالان دارای حقوق هستند، اما حیوانات و نیز کودکان چون دارای قدرت انتخاب نیستند، نمی توانند واجد حق شوند؛ مگر اینکه نماینده ای از کودکان دفاع کند. در این صورت، کودکان، دارای حق قانونی خواهند بود (M. Benditt, 1982: 14).

نکته قابل توجه در این نظریه، این است که اشکالی که بر نظریه سود، وارد بود بر این نظریه وارد نمی شود؛ چون وقتی که «X» به «Y» وعده می دهد که در غیاب او از مادرش «Z» مراقبت کند،

1. Legal right.

2. Legally respected choice.

در این مورد، «y» است که صاحب حق است نه «z»؛ چون «y» است که می‌تواند عمل کردن به وعده و عدم آن را کنترل کند و اگر این کنترل به «z» داده شود، او نیز دارای حق خواهد بود (Jones, 1994: 34).

بررسی

۱- نظریه انتخاب - بر فرض درستی - تبیینی است برای حقوق موضوعه - یعنی حقوق برآمده از ناحیه قانون - و روشن است که نمی‌توان همه حقوق را اعتباری دانست.

۲- به نظر می‌رسد که نظریه انتخاب، همان دیدگاهی است که ماهیت حق را سلطنت می‌داند؛ یعنی دیدگاهی که از سوی افرادی مانند شیخ انصاری (شیخ انصاری، ۱۴۱۸ ق، ج ۳: ۱۶-۲۰) و نائینی ارائه شده است؛ زیرا در نظریه انتخاب، تصریح شده است که انتخاب، اعمال اراده و قدرت است و حق عبارت است از قدرت تصمیم‌گیری^۱ که صاحب حق، مطابق میل خود، آن را اعمال می‌کند. ویژگی عام این نظریه آن است که شخصی که حق انجام کاری را دارد، حق عدم آن را نیز دارد (Campbell, 2006: 44).

دقت در این بیان، هماهنگی نظریه انتخاب با نظریه سلطنت را در تحلیل معنای حق، آشکار می‌سازد. به عنوان نمونه، نائینی در این مورد می‌گوید:

حقیقت حق، همان سلطنت بر چیزی است و اینکه زمام امر آن چیز به دست صاحب حق است، به طوری که او قدرت دارد که آن را اعمال یا اسقاط کند؛ کما اینکه گفته شده است: (حق) خیار عبارت است از ملک فسخ عقد و ابقای آن (آملی، ۱۴۱۳ ق، ج ۱: ۹۲).

روشن است که نقدهای وارد بر نظریه سلطنت، بر این نظریه نیز وارد خواهد بود.

۳- حق - به صورت اقتضائی - مستلزم سلطنت است، نه عین آن. از این رو، نه اتحاد مفهومی با سلطنت دارد و نه تساوی مصداقی. روشن است که حق از جهت مفهوم، به معنای سلطنت نیست و از جهت مصداق نیز نمی‌توان ادعا کرد که هر مصداقی از حق، مصداقی از سلطنت است و هر موردی که سلطنت بر آن صدق می‌کند، حق نیز بر آن صادق است؛ زیرا به عنوان نمونه، شخصی که با زور و کودتا، حکومتی را به دست می‌گیرد، سلطنت بر ولایت دارد، اما حق ولایت

1. Discretionary power.

از ناحیه قانون به او اعطا نشده است و لذا حق ولایت ندارد.

از طرف دیگر، حقوقی - مانند حق قذف - وجود دارند که به صغیر و سفیه منتقل می‌شوند، ولی آنها سلطنت ندارند و سلطنت برای ولی آنها ثابت می‌شود؛ کما اینکه صغیر، سفیه، اموات، افراد بی‌هوش، نسلهای آینده، حیوانات، گیاهان و جمادات، دارای حقوق هستند، اما سلطنتی برای آنها ثابت نیست.

۴- در این نظریه، تنها افرادی می‌توانند صاحب حق باشند که دارای اراده‌ای مستقل هستند؛ چرا که ابتدا، وجود افراد صاحب اراده، بالغ و مستقل، فرض گرفته شده و سپس حمایت از آنها بر دوش حقها گذارده شده است. به بیانی روشن و دقیق، از این منظر، تنها انسانهای بالغی که قدرت اتخاذ تصمیمهای ارزشی دارند، می‌توانند صاحب حق باشند. پرسش این است که آیا انسان بالغ و عاقلی که اکنون بر اثر تصادف در حالت بی‌هوشی به سر می‌برد، به دلیل نداشتن آگاهی و اراده‌ای آزاد و مستقل، دیگر صاحب هیچ‌گونه حقی نیست (شامل حق بهداشت و درمان)؟ یا کودک دو ساله‌ای که فاقد ویژگی مذکور است، وضع او چگونه است؟ آیا اساساً کودکان، «شخص» نیستند و می‌توان با آنها همانند اشیاء رفتار کرد؟ اگر به این پرسشها پاسخ مثبت بدهیم، در نتیجه نظریه‌ای به دست می‌آید که بسیار مضیق و در برخی موارد، ضد انسانی خواهد بود (راسخ، ۱۳۸۱: ۱۵۶).

۵- تفسیر حق به قدرت تصمیم‌گیری، ابهام دیگری نیز دارد؛ زیرا باید روشن شود که مراد از قدرت تصمیم‌گیری، قدرت تکوینی است یا تشریحی. روشن است که قدرت تکوینی نمی‌تواند مراد باشد؛ زیرا قدرت تکوینی، هم قبل از فرض حق برای یک شخص وجود دارد و هم بعد از آن. به دیگر سخن، چنین قدرتی هم‌زاد با انسان است، اما اگر مقصود از آن، قدرت تشریحی باشد، مراد از قدرت تشریحی چیست؟ اگر مراد از آن، قدرت برآمده از ناحیه قانون باشد، در این صورت فرق میان حق به معنای عام (که قدرتی است که از ناحیه قانون اعطا شده است) و قدرت که یکی از انواع حقوق است - و آن را به حق برآمده از قانون، برای تغییر یک رابطه قانونی (Jones, 1994: 22) تعریف می‌کنند - چیست؟ آیا می‌توان یکی را عام و دیگری را خاص دانست؟

عذر این نظریه، آمده است که اگرچه کودکان دارای حقوق نیستند، اما اگر نماینده‌ معینی از آنها دفاع کند، حق برای آنها ثابت می‌شود.

اگر این سخن درست باشد، می‌توان حقوق را برای همه موارد نامبرده - که نمی‌توانستند صاحب

حقوق شوند. اثبات کرد؛ یعنی می‌توان برای جمادات، گیاهان، حیوانات، اموات، افراد بی‌هوش، مجانین و نسلهای آینده نماینده‌ای فرض کرد که از آنها دفاع کند. از این رو، باید گفت که همه آنها دارای حقوق هستند. در نتیجه، نظریه انتخاب لغو خواهد بود؛ چون حق، برای تمام افرادی که قدرت انتخاب ندارند. اگرچه با اضافه کردن یک قید ثابت خواهد شد.

۷- تفکیک میان حقوق مدنی و حقوق کیفری درست نیست. حقوق کیفری نیز مانند حقوق مدنی، برای افراد، ثابت است؛ زیرا اگر حق به معنای اراده تضمین شده از ناحیه قانون است در حقوق کیفری نیز می‌توان - به صورت معقول - حقوقی برای افراد فرض کرد و به همین جهت است که اگر شخصی مورد ضرب و جرح واقع شود، از ناحیه قانون، این حق به او داده شده است که در دادگاه از خودش دفاع کند.

روشن است که اگر او حق «مورد ضرب و جرح واقع نشدن» نمی‌داشت، نمی‌توانست در دادگاه اقامه دعوا کند و صرف اینکه او نمی‌تواند تکلیف عدم ضرب و جرح ضارب را کنترل کند، مستلزم عدم ثبوت حق عدم ضرب و جرح واقع شدن برای او نخواهد بود (Ibid: 53).

۸- بر اساس این نظریه، فرض حقوق واجب‌الاستیفاء، فرض نادرستی است. از این رو، برخورداری از بهداشت عمومی، آموزش همگانی و آزادی که واجب‌الاستیفاء هستند، تکلیف به حساب می‌آیند، نه حق. اما چگونه می‌توان پذیرفت که چون شخص از ناحیه قانون، قدرت بر لغو آزادی خویش ندارد، پس حقی برای او نسبت به آزادی ثابت نمی‌شود؟

۹- در این نظریه آمده بود که حق، شکلی از انتخاب است. مراد از این تعبیر مبهم است و نیاز به تبیین دارد؛ یعنی باید روشن شود که انتخاب، چند شکل دارد و حق، کدام شکل از انتخاب است. ۳- نظریه ادعا^۱

«وینگراندوف»^۲ معتقد است که حق، ادعایی است که از ناحیه قانون حمایت می‌شود (I. Benn, 1967, v.7-8: 195).

«فینبرگ»^۳ نیز حق را به ادعای معتبر^۴ تعریف کرده است

(L. Coleman, 1992: 337; Feinberg, 1984: 109).

1. Rights are uphold claims by the law.
2. Paul Vingrandoff.
3. Joel Feinberg (1926-).
4. Valid claim.

او معتقد است که حق، ادعایی است - علیه کسی - که به رسمیت شناختن آن از ناحیه مجموعه‌ای از قواعد قانونی یا اخلاقی، الزامی شده باشد. ادعا، امری شایسته توجه است. ادعاداشتن نسبت به چیزی، عبارت است از داشتن ادله و زمینه‌هایی که انسان را در موقعیتی قرار می‌دهد که بتواند آن چیز را به‌عنوان اینکه متعلق به اوست، مطالبه کند و به‌عبارت دیگر، نسبت به آن چیز، ادعای اجرایی^۱ یا گزاره‌ای^۲ کند؛ مانند اینکه شخص با ارائه بلیط، صندلی خود را در تئاتر، ادعا و مطالبه می‌کند. در نظر او ادعای معتبر، ادعایی است که از ناحیه قواعد مربوطه، مشروعیت می‌یابد. از این‌رو، حقوق قانونی، اعتبارشان را از قانون می‌گیرند و حقوق اخلاقی از طریق وجدان^۳ آگاه، مشروعیت می‌یابند.

(Feinberg, 2002, v.2: 125; Wellman, 2001, v.3: 1500; M. Benditt, 1982: 15).

بررسی

۱- حق را نمی‌توان همان ادعا دانست؛ زیرا با توجه به اینکه مطالبه و تقاضا فرع بر شعور، اراده و توان تقاضا برای ادعاکننده است، در صورت تساوی مصداقی میان حق و مطالبه، سخن گفتن از حقوق موجودات غیر صاحب شعور، غیر مرید و ناتوان از مطالبه، لغو خواهد بود. از این‌رو، نباید برای موجودات مادی غیرانسان مانند: جمادات، گیاهان و حیوانات - به‌دلیل اینکه یا شعور و اراده ندارند و یا توان تقاضا ندارند - حقوقی در نظر گرفت؛ همچنان‌که در میان انسانها نیز سخن از حقوق نوزادان، معلولان ذهنی، افراد خواب و بیهوش و نسلهای آینده - که قادر به تقاضا نیستند - لغو خواهد بود. از سوی دیگر، انسانها واجد حقوقی هستند که هرگز آنها را تقاضا نمی‌کنند (I. Benn, 1967, v.7-8: 195).

۲- داشتن ادعا به داشتن دلیل و زمینه، تعریف شده است. اما مراد از آن چیست؟ از بعضی از سخنان فینبرگ به‌دست می‌آید که مراد از آن، داشتن دلیل محکمه‌پسند است (Feinberg, 2002, v.2: 122).

در این فرض، اگر کسی که دارای ملک خاص مورد مناقشه نیست، به‌خاطر اطلاعات وسیع و دقیق بتواند در دادگاه، دلیل محکمه‌پسندی نسبت به مالکیت آن ارائه کند، نسبت به آن ملک،

1. Performative.
2. Propositional.
3. Conscience.

دارای حق می‌شود. از طرف دیگر، آیا می‌توان شخصی را از حقی که نسبت به مال موروثی دارد محروم کرد، فقط به این دلیل محکمه‌پسند که او از آخرین وصیت پدر خود، خبر ندارد و این سند در دست دیگران است؟

علاوه بر این، ذکر ادعای گزاره‌ای چه ارتباطی با مسأله حق دارد؟ چنان‌که خود فینبرگ تصریح کرده است، باید میان «ادعا کردن نسبت به چیزی»^۱ - یا ادعای قانونی کردن نسبت به چیزی^۲ - و «ادعا کردن اینکه»^۳، فرق گذاشت؛ زیرا اولی، یک رفتار قانونی به همراه نتایج مستقیم قانونی است؛ در حالی که غالباً دومی، فقط بخشی از یک گزارش توصیفی، بدون هیچ الزام قانونی است؛ مانند اینکه ادعا می‌کنم: این چتر متعلق به علی است و یا اینکه: جونز به اسمیت پنج دلار بدهکار است. روشن است که من در این موارد، حق ادعا و مطالبه ندارم؛ زیرا ادعای من صرفاً ادعایی گزاره‌ای است (Feinberg, 2002, v.2: 120; Wellman, 2002, v.2: 127)، اما علی و اسمیت حق مطالبه دارند.

۴- مراد از حمایت قانونی به‌عنوان یک قید در تعریف حق چیست؟ اگر مراد این است که قانون، مطالبه و تقاضا را جعل می‌کند، بر این فرض، دو اشکال وارد است:

اولاً: این فرض نادرست و غیرمعقول است؛ چون قانون، حق تقاضا را جعل می‌کند، نه خود تقاضا را. به‌عنوان نمونه، کسی که ماشین خود را بیمه کرده، این حق را از ناحیه قانون کسب کرده است که در صورت خسارت دیدن، از سازمان بیمه، جبران خسارت را تقاضا کند.

ثانیاً: این فرض مستلزم اعتباریت حق است. از این رو، حتی در فرض صحت این نظریه، اشکال جامع افراد نبودن بر آن وارد خواهد بود.

اما اگر مراد این است که قانون، صرفاً از یک تقاضا حمایت می‌کند و حق، همان تقاضا است، اما تقاضای مقید به حمایت قانونی، مستلزم اشکال دور یا تسلسل است؛ زیرا بحث را به خود قانون منتقل می‌کنیم و می‌پرسیم: آیا قانون حق دارد که از یک تقاضا حمایت کند؟ چه کسی - یا کسانی - این حق را به قانون داده‌اند؟ آیا می‌توان حق قانون در دفاع از ادعاها و تقاضاهای افراد را ادعا و تقاضایی دانست که از طرف قانون حمایت می‌گردد؟ علاوه بر اینکه قانون قابلیت تقاضا و مطالبه را ندارد، در صورتی که قید حمایت قانونی را در هر حقی شرط بدانیم، حق دانستن

1. Making claim to ...
2. Making legal claim to.
3. Claiming that.

تقاضای قانون در حمایت از تقاضاهای افراد، مشروط به این است که از ناحیه یک قانون حمایت شود و در صورتی که قانون حامی، همان قانون حمایت شده باشد، مستلزم دور خواهد بود و اگر قانون دیگری باشد در نهایت به تسلسل می‌انجامد.

علاوه بر این، نمی‌توان از حقوقی سخن به میان آورد که قانون به سبب عوامل مختلف، مثل فساد و یا ترس مجریان قانون، توانایی دفاع و حمایت از آنها را ندارد.

از طرف دیگر، قید مشروع نیز مبهم است. اولاً: مشروعیت یک ادعا به چه معناست؟ ثانیاً: آیا مشروعیت یک ادعا، ذاتی آن است یا اینکه مشروعیت خود را از جایی کسب می‌کند؟ آیا انطباق با قانون موضوعه، ملاک مشروعیت ادعاست یا انطباق با قوانین اخلاقی و یا انطباق با قوانین دیگر؟ آن قوانین که به یک ادعا مشروعیت می‌بخشند، مشروعیت خود را از کجا به دست می‌آورند؟^۱

۴- نظریهٔ حق، چون برگ برنده^۲

دورکین^۳ در مواضع گوناگون، بحثهای مختلفی در مورد حقوق افراد در مقابل دولت و نیز حقوق آنها نسبت به نقض قانون، مطرح ساخته است و بر آنها - با قیودی که مطرح می‌کند - اصرار می‌ورزد.

او معتقد است که حق، برگ برنده‌ایست در دست فرد که با آن، عمل سیاسی خود را توجیه می‌کند و به وسیلهٔ آن، در مقابل توجیهات مبنایی تصمیمات سیاسی که هدف را برای جامعه به طور کلی بیان می‌کنند، حمایت می‌شود. اگر کسی حق انتشار یک نشریه را داشته باشد، به این معناست که به هیچ دلیلی درست نیست که مقامات در جهت نقض آن حق، رفتار کنند؛ حتی اگر بر این باور باشند که با نقض حق مزبور، وضع جامعه به طور کلی بهتر می‌شود (Dworkin, 1984: 153; Wellman, 2001, v.3: 1501; L. Coleman, 1992: 337).

۱. نظریهٔ ادعا، دیدگاه‌های فرعی‌تری را نیز شامل می‌شود که عبارتند از: ۱. حق یک ادعای صرف است (mere claim) ۲. حق، یک ادعای کاملاً معتبر است (fully validated claim). ۳. حق، یک ادعای مطلوب و مستحکم است (satisfied or enforced claim). ۴. حق، یک ادعای موجه یا قابل توجیه است (justified or justifiable claim) ۵. حق، یک ادعای به رسمیت شناخته شده است (recognized claim). ر.ک. به: Feinberg, 2002, v.2, 122; Martin, 1998, v.8, 327.

2. Right as trump.

3. Ronald Dworkin.

دورکین میان «حق بودن»^۱ و «حق داشتن»^۲ فرق می‌نهد و معتقد است که باید میان دو ادعای زیر فرق گذاشت:

الف - کسی «حق» انجام کاری را دارد.

ب - آن شخص با این کار، عمل «حقی» را انجام می‌دهد، یا اینکه با انجام آن، عمل «ناحقی» مرتکب نمی‌شود. ممکن است کسی حق انجام کاری را داشته باشد که انجامش برای او غلط (ناحق) است، مانند قماربازی. برعکس، ممکن است که انجام کاری برای شخص نامبرده درست (حق) باشد، حال آنکه وی ممکن است حق انجام آن را نداشته باشد (Dworkin, 2001: 188 - 189).

دورکین معتقد است که وقتی می‌گوییم: کسی دارای حق است، ممکن است مقصود ما یکی از سه امر زیر یا بیشتر از آن باشد:

اول - دیگران حق دخالت در انجام عمل صاحب حق را ندارند.

در بیشتر موارد وقتی می‌گوییم کسی «حق» انجام کاری را دارد، منظورمان این است که مداخله در انجام آن عمل، غلط است؛ یا دست‌کم اینکه برای موجه نمودن مداخله مزبور به دلایل خاصی نیاز داریم. وقتی به شما می‌گوییم که اگر خودتان بخواهید، حق صرف نمودن پولتان در قماربازی را دارید، این «معنای قوی» از حق را به کار می‌بریم؛ هر چند باید پولها را در راهی با ارزشتر خرج کنید. منظورمان این است که حتی اگر قصد داشته باشید پولتان را در راهی خرج کنید که از نظر ما غلط است، مداخله در انجام آن کار از سوی هر کس نادرست است (Ibid: 188).

دوم - کار صاحب حق درست است.

شگفت‌آور نیست که برخی اوقات، مفهوم «حق داشتن» را به کار می‌بریم تا بگوییم دیگران نبایستی در عمل خاصی مداخله کنند و برخی اوقات این مفهوم را به کار می‌بریم، برای اینکه بگوییم انجام آن عمل، نادرست نیست. وقتی گفته می‌شود: کسی حق انجام کاری (مانند حمله فیزیکی به دیگری) را ندارد، اغلب، به این معناست که هم انجام آن عمل نادرست است و هم اینکه دیگران حق دارند درخواست توقف آن را بنمایند و در صورت ادامه انجام عمل، به‌زور آن

1. Being right.

2. Having a right.

را متوقف کنند. بنابراین، طبیعی است که وقتی می‌گوییم کسی دارای یک حق است، منظورمان انکار یکی از این دو پیامد است یا انکار هر دو (Ibid: 189).

سوم - گاهی نیز وقتی می‌گوییم که کسی دارای حق، نسبت به چیزی است، مراد ما این است که مکلف به ترک آن نیست. دورکین در مورد سرباز بیگانه‌ای که اسیر شده است، معتقد است که او حق تلاش برای اقدام به فرار را دارد، اگرچه ما نیز حق داریم که مانع فرار او شویم. او در مورد این سرباز می‌گوید که سرباز اسیر، «حق» تلاش برای فرار را دارد و منظور این است که او تکلیف به عدم اقدام به فرار ندارد، نه اینکه نادرست است که ما او را متوقف کنیم^۱ (Ibid).

بررسی

۱- مقصود اصلی دورکین در این نظریه، اثبات حقوق افراد در مقابل حکومت است. او معتقد است که حکومت نمی‌تواند به بهانه‌های گوناگون - از جمله تأمین منافع عمومی - حقوق بنیادین افراد را نقض کند و در صورت نقض، افراد می‌توانند با توسل به حقوق خود به عنوان برگهای برنده و دلیل حاکم، از خودشان و حریم شخصی خود دفاع کنند. اما روشن است که این نظریه - بر فرض صحت - در پی تبیین مفهوم حق نیست. برگ برنده بودن و یا دلیل حاکم بودن حق، نتیجه آن است، اگر کسی حق را به برگ برنده تعریف کند، در واقع چنین تعریفی از حق، تعریف به غایت است، نه تعریف خود حق.

۲- دورکین به درستی میان «حق بودن» و «حق داشتن» فرق گذاشته است. اما از این تفکیک، صرفاً این امر به دست می‌آید که فرض حق داشتن نسبت به انجام دادن خطا امکان دارد، ولی از این امکان نباید نتیجه گرفت که چنین حقی برای انسان، ثابت است. به عبارت دیگر، نباید مرتکب مغالطه امکان و وقوع شد و از امکان یک شیء، وقوع آن را نتیجه گرفت. اگر در واقع، حق انجام دادن خطا برای انسان ثابت باشد، چنین امری محتاج به ادله‌ای است که آن را اثبات کند و صرفاً از تفصیل بیان شده میان «حق بودن» و «حق داشتن» نمی‌توان مسأله فوق را به دست آورد. ۳- بیان سه امر عدم جواز مداخله در فعل صاحب حق، درست بودن کار صاحب حق و عدم

۱. در بیان نظریه دورکین از متن کتاب و نیز ترجمه راسخ استفاده شده است. نظریه دورکین - یعنی حق چون برگ برنده - با نظریه امتیاز حداقل در دو امر متفاوت است: ۱. نظریه برگ برنده صرفاً در مورد حقهای قانونی قابل طرح است، اما نظریه امتیاز، اعم از حقهای قانونی و اخلاقی است. ۲. نظریه امتیاز در مورد حقهای انسانها، حیوانات، گیاهان، جمادات و خداوند قابل صدق است، اما برگ برنده، منحصر به انسانها و فقط در روابط حقوقی شان صادق است.

تکلیف به ترک متعلق حق، نمی تواند، بیان سه تعریف برای حق باشد، بلکه دورکین درصدد بیان سه لازمه برای حق است، اما باید پرسید که آیا این امور از لوازم غیرقابل انفکاک حق است یا صرفاً گاهی عارض حق می شوند؟

علاوه بر این، مقصود از لازمه دوم، (درست بودن کار صاحب حق) چیست؟ به اعتقاد دورکین، درست بودن به معنای مطابقت با اعتقادات صاحب حق است. به دیگر سخن، صدق یک عمل به معنای انطباق با اعتقادات صاحب حق تعریف شده است. او تصریح می کند:

تنها هنگامی می گوئیم انسان، حق شکستن قانون را داراست - هر چند دولت، حق مجازات وی را دارد - که می پنداریم به دلیل اعتقاداتش - در صورت چنین اقدامی - کار نادرستی انجام نداده است (Ibid: 188).

اگر مقصود از درست بودن، انطباق عمل با اعتقادات عامل است، نه انطباق با واقع، در این صورت هر کس که بر اساس اعتقادات خود عمل می کند، عمل او درست است. از این رو، نمی توان افعال کسانی مانند دزد را رفتار نادرست دانست؛ زیرا او چون معتقد است که دزدی برای او مفید است، دست به دزدی می زند، در حالی که دورکین معتقد است: کسی که خود را موظف به پرداخت مالیات می داند، اما چون معتقد است که پرداخت کل مالیات مانع کارآفرینی می شود، حق دارد که نصف بدهکاری خود را پرداخت کند (نه همه آن را) - هر چند دولت نیز حق دارد با او برخورد کرده و کل آن مقدار را دریافت کند - اما نمی توان گفت که دزد نیز دارای چنین حقی است.

فرض کنید شخصی معتقد است که پرداختهای تأمین اجتماعی به فقرا، شدیداً نادرست است؛ چرا که موجب تضعیف ریسک پذیری و کارآفرینی می گردد و به این دلیل، هر سال تمامی مالیات بر درآمد خود را اعلام می کند، اما از پرداخت نیمی از آن خودداری می ورزد. می توانیم بگوئیم او در صورت تمایل، حق خودداری از پرداخت را دارد، اما حکومت نیز، حق اقدام علیه او برای دریافت مالیات کامل، جریمه و یا زندان به دلیل تأخیر در پرداخت را دارد - در صورتی که کارآمد نگه داشتن نظام پرداخت مالیات، مستلزم آن باشد - در بیشتر موارد چنین خطی را دنبال نمی کنیم، نمی گوئیم یک دزد در صورت تمایل و مادامی که خسارت را می پردازد حق دزدی دارد. تنها هنگامی می گوئیم انسان حق شکستن قانون را داراست - هر چند دولت حق مجازات وی را دارد - که می پنداریم به دلیل اعتقاداتش در صورت چنین اقدامی کار نادرستی انجام نداده است (Ibid: 189).

با این بیان دورکین، وجهی برای استثنای دزد باقی نمی ماند، جز آنکه درست بودن را به معنای

انطباق با واقع بدانیم، نه اعتقادات.

نکته بعدی این است که در کلام فوق از دورکین تصریح شده است که با اینکه شخصی - مانند مؤدی مالیات - حق دارد که همه بدهکاری مالیاتی خود را پرداخت نکند؛ اما دولت - بنا بر مصالحی - می‌تواند با این حق، مبارزه کند و مانع اعمال این حق شود. در صورتی که این سخن درست باشد، می‌توان گفت که اگر مصالحی اقتضا کند، می‌توان بعضی از حقوق اشخاص (مانند حق حیات) را از بعضی از افراد سلب کرد.

۴- این نظریه را نمی‌توان همان دیدگاهی دانست که حق را به معنای «امتیاز» می‌داند؛ زیرا: اولاً: نظریه دورکین صرفاً در مورد حقهای قانونی مطرح است. در حالی که نظریه امتیاز در مورد حقهای قانونی و اخلاقی قابل طرح است.

ثانیاً: نظریه امتیاز در مورد حقهای انسانها، گیاهان، جمادات و خداوند قابل صدق است، اما نظریه برگ برنده، منحصر به انسانها و فقط در روابط حقوقی شان صدق می‌کند.

۵- نظریه عنوان^۱

این نظریه معتقد است که حق، نه سود است و نه انتخاب، بلکه عنوانی است که به فرد - یا افراد - داده می‌شود (Martin, 1998, v.8: 327).

این امر با تأمل در «حق داشتن» به دست می‌آید؛ زیرا در هر موردی که حق صدق می‌کند، مستلزم وجود صاحب حق است؛ چنان‌که این ویژگی در مورد مفاهیم دیگر حقوقی^۲ و اخلاقی - مانند تکلیف^۳ و وظیفه^۴ - نیز ثابت است. برای همین است که وقتی حقی نقض می‌شود، صرفاً قاعده‌ای نیست که نقض شده باشد، بلکه به فردی - که صاحب حق است - ظلم شده است.

به سبب همین ویژگی در مفهوم حق است که در زبان انگلیسی، نزدیکترین مترادف به واژه «حق»، واژه «استحقاق»^۵ است. در واقع، مالک شدن یک حق می‌تواند به معنای مالک شدن یک عنوان تلقی شود. به عنوان نمونه، برای فلسفه‌ای چون جامعه‌گرایی، حقوق، متضمن استحقاق نسبت به صور مختلف برابری است و برای فلسفه‌ای چون لیبرالیسم، حقوق، متضمن استحقاق نسبت به

1. Title Theory.
2. Legal.
3. Duty.
4. Obligation.
5. Entitlement.

صور مختلف آزادی است (Grant, 2003: 154).

همچنین ویژگی فوق موجب شده است که مفهوم حق در همه نظامهای حقوقی و اخلاقی مطرح نباشد. ویژگی نظامهایی که در آنها حقوق وجود دارند این است که آنها به افراد، عناوینی اعطا می‌کنند. مقصود از داشتن عنوان، این است که شخص، مورد توجه قانونی و اخلاقی قرار گیرد. اگر این توجه، مربوط به رفتار خود شخص باشد (مانند حق آزادی) رفتار او را توجیه می‌کند و اگر به رفتار دیگران مرتبط باشد (مانند حق ادعایی) لزوم عمل دیگری را توجیه می‌کند (Jones, 1994: 36).

اما نظامهایی که مشتمل بر حقوق نیستند، اگرچه ممکن است قواعد درستی را ارائه دهند که افراد می‌بایست رفتارشان را براساس آنها تنظیم کنند، اما اینطور نیست که آن رفتارهای درست «متعلق»^۱ به افراد فرض شوند.

بررسی

۱- مقصود از عنوان چیست؟ اینکه افراد، مورد توجه اخلاقی و قانونی باشند، یعنی چه؟ در صورتی که قوانین صرفاً درصدد بیان دستورات و تکالیف باشند، افراد نیز مورد توجه هستند، اما در نظریه یاد شده، این امر برای اعطای حق، کافی تلقی نشده است.

علاوه بر این، در این نظریه آمده است که اگر این قوانین «متعلق» به افراد باشند، مستلزم حق برای آنهاست، اما مراد از تعلق چیست؟ آیا همین تعلق به افراد، عنوان حق است؟ ماهیت تعلق چیست؟ سلطه است یا سود یا ...؟

علاوه بر ابهامی که در اصل ادعا وجود دارد، هیچ استدلالی نیز بر آن اقامه نگردیده است.

۲- این نظریه نیز در مقام تبیین حقوقی است که از ناحیه قانون اعطا می‌شود؛ یعنی صرفاً از حقوق موضوعه بحث کرده است. از این رو، حتی بر فرض درستی این نظریه، نمی‌توان آن را تبیینی از حقوق به معنای عام دانست؛ زیرا حقوق، منحصر به حقوق برآمده از قانون موضوعه نیست.

۶- نظریه مجازات^۲

نظریه مجازات در مقابل حقوق طبیعی و حقوق بشر قرار دارد.

مدافعان این نظریه، آن را به صورت مستقل مطرح نمی‌کنند، بلکه با انضمام به نظریه سود یا

1. Owed to.

2. The Sanction Theory of Right.

انتخاب و یا ادعا، تبیین کاملی از حق، ارائه می‌دهند.

تئوری مجازات در دو بخش از حقوق مطرح است:

الف- حقوق قانونی: آنچه که به صورت بنیادی سبب می‌شود که یک ادعای قانونی به حق

قانونی تبدیل شود، مجازاتی است که از آن ادعا حمایت کرده و آن را تحکیم می‌کند.

ب- حقوق اخلاقی: ادعای اخلاقی، وقتی حق اخلاقی است که صرفاً آن ادعا به صورت

ضروری از طریق مجازات، مورد حمایت قرار گیرد (Ibid: 39)؛ زیرا انسان از آن جهت که انسان

است - و نه به عنوان عضو یک دولت - در معرض قوانینی است که نقض آن مستلزم مجازات

است. در صورتی که مخالفت‌های اجتماعی را مجازات بدانیم، می‌توان مدعی شد که آداب و رسوم

اجتماعی^۱ که توسط باور اجتماعی حمایت می‌شوند، مستلزم حق هستند (Ibid: 40).

در صورت عدم مجازات، فرض حق برای یک شخص بی‌معناست؛ زیرا به عنوان مثال: اگر بر

اساس قانون، شهروندان، حق ترویج عقاید مذهبی خود و عمل به آن را داشته باشند، ولی هرگاه

که یک اقلیت مذهبی در صدد بر می‌آید که مذهب خود را ترویج کند و یا به آن عمل کند، گروه

سازمان‌یافته‌ای مانع آن می‌شوند. در این حالت نمی‌توان به صورت واقعی مدعی شد که آن

اقلیت مذهبی دارای حق قانونی آزادی مذهبی است؛ زیرا جامعه، شرایطی را به صورت واقعی

پدید نیاورده است تا آن اقلیت بتواند حق خود را استیفا کند. در حقیقت، آنها صرفاً در مرحله

کاغذ، حق دارند.

بجور رسمی

۱- این نظریه درست نیست؛ زیرا مجازات، دخالتی در تحلیل حق ندارد؛ یعنی نه دخالت در

مفهوم حق دارد و نه دخالت در وجود آن. فرض وجود تکلیف، لازمه لغو نبودن فرض وجود

حق است و مجازات، شرط عدم لغویت فرض تکلیف است؛ یعنی اگر مجازات نباشد، مکلف

می‌تواند از تحمل تکلیف شانه خالی کند و در نتیجه، صاحب حق نمی‌تواند به حق خود برسد.

این امر، دلیل بر آن نیست که مجازات در تحلیل مفهوم حق، دخالت دارد؛ چنان‌که حتی فرض

مجازات نیز مشکل لغو بودن تکلیف و به تبع آن، لغو بودن حق را برطرف نمی‌کند؛ زیرا اگر قانون

مجازات دارای مجری نباشد، علاوه بر لغو بودن حق و تکلیف، وضع مجازات نیز لغو خواهد

بود. اما آیا می‌توان گفت که مجازات‌کننده و مجری نیز مقوم معنای حق هستند؟^۱ بنابراین، دخالت مجازات در تحلیل حق به این صورت است که مجازات با یک واسطه،

شرط عدم لغویت حق است، اما هیچ‌گونه دخالتی در تحلیل مفهوم حق ندارد.

۲- این نظریه - بر فرض صحت - در مقام تبیین حقوقی خاص و محدود است؛ یعنی حقوقی که یا برآمده از قانون هستند (حقوق قانونی) و یا برآمده از آداب و رسوم اجتماعی (حقوق اخلاقی). در حالی که حقوق، منحصر به دو قسم بیان شده نیست. از این رو، این نظریه از تحلیل حقوق به معنای عام آن ناتوان است.

۳- مکلف بودن به معنای در معرض مجازات بودن نیست. در واقع، مکلف بودن حیثیت تعلیلیه در معرض مجازات بودن است، نه عین آن (Ibid).

۴- بر اساس نظریه فوق، شکست در حمایت از یک حق به معنای نفی آن است. از این رو، نمی‌توان از حقوقی سخن به میان آورد که حکومتها در دفاع از آنها ناتوان هستند. اما این لازمه، قابل قبول نیست و در مثال اقلیت مذهبی نمی‌توان گفت: چون حمایت عملی از حقوق آنها صورت نمی‌گیرد، پس آنها هیچ‌گونه حقی ندارند. همچنین اغلب نظامهای قانونی، واجد حقوقی هستند که نمی‌توان از آنها حمایت کرد؛ یعنی در صورت نقض، هیچ مجازاتی برای حمایت از آنها وضع نگردیده است (Ibid).

۵- ادعا شده است که مدافعان این نظریه، آن را به صورت مستقل مطرح نمی‌کنند، بلکه با انضمام به نظریه سود یا انتخاب و یا ادعا مطرح می‌کنند. مراد از این انضمام چیست؟ آیا در این نظریه، معنای حق، امری مرکب است؟ مدافعان نظریه مجازات، ترکیب مجازات را با کدام یک از سه نظریه بیان شده، صحیح می‌دانند؟ چرا؟ روشن است که با قبول هر یک از آنها، اشکالات بیان شده بر هر یک از آنها، بر این نظریه نیز وارد خواهد بود.

۷- نظریه اتحاد حق و تکلیف

آستین^۱ معتقد است که حق، همان تکلیف مربوطه است. به عنوان مثال، حق قانونی طلبکار، نسبت به بازپرداخت بدهکاری، همان تکلیف بدهکار نسبت به بازپرداخت بدهکاری است. میل^۲ نیز معتقد است که حق اخلاقی، همان تکلیف اخلاقی است و به عنوان نمونه، حق

1. John Austin (1790-1859).

2. John Stuart Mill (1806- 1873).

سؤال کننده که به او راست گفته شود، عبارت است از تکلیف پاسخ دهنده که پاسخ صادقانه بدهد (Wellman, 2001, v.3: 1500).

بررسی

۱- حق را نمی توان همان تکلیف دانست؛ زیرا مفهوم تکلیف، متضمن تحمیل و الزامی است که در مفهوم حق وجود ندارد. نمی توان پذیرفت که حق داشتن به معنای مکلف بودن است. به عنوان نمونه، حق طلبکار، نسبت به پرداخت بدهی، همان تکلیف طلبکار نسبت به پرداخت بدهی نیست.

روشن است که هیچ گونه اتحاد مفهومی میان حق و تکلیف وجود ندارد. در مصداق نیز، مصداق صاحب حق، نسبت به یک شیء، غیر از مصداق صاحب تکلیف نسبت به همان شیء است و نمی توان تصور کرد که صاحب حق، در عین حق داشتن نسبت به امری از همان جهت و لحاظ و نسبت به همان شیء، مکلف باشد.

بنابراین، حق و تکلیف، نه اتحاد مفهومی دارند و نه مصداقی. به نظر می رسد که در این نظریه، میان لازمه یک شیء - بر این اساس که تکلیف، لازمه حق بوده و در تمام موارد بر آن مترتب شود - و خود آن شیء خلط شده است.

۲- علاوه بر این، ارجاع حق به تکلیف، سبب ایضاح مفهومی حق نشده است. از این رو، ابهام در تحلیل و تبیین حق در این نظریه به حال خود باقی است و پرسش از چیستی حق، در این نظریه پاسخی را به دست نمی آورد.

جمع بندی

اتخاذ معنایی درست برای حق به حل مسائل بسیاری مانند: حقوق محیط زیست و حیوانات، مصادیق متنوع صاحبان حق، تقسیم حق به حقهای اعتباری و تکوینی و مسأله تلازم حق و تکلیف کمک خواهد کرد. مهمترین نظریات اندیشمندان غربی در مورد معنای حق، هفت دیدگاه است: سود، انتخاب، عنوان، مجازات، ادعا، برگ برنده و تکلیف.

با بررسی دیدگاه های فوق به دست آمد که همه این نظریات از اتقان کافی برخوردار نیستند و به نظر می رسد که تنها معنای قابل قبول برای حق - که اشکالات بیان شده بر آن وارد نمی باشد -

«امتیاز» است.

فهرست منابع

فهرست منابع فارسی

۱. آقایی، بهمن، فرهنگ حقوقی بهمن، انگلیسی - فارسی، تهران، کتابخانه گنج دانش، چ ۱، ۱۳۷۸ ش.
۲. آملی، میرزاهاشم، مکاسب و البیع، تقریرات النائینی، الطبعة الاولى، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ ق، ج ۱.
۳. ابن عباد، اسماعیل، المحيط فی اللغة، تحقیق محمدحسین آل یاسین، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۴ ق، ج ۲.
۴. ابن منظور، ابو الفضل جمال الدین محمد بن مکرّم، لسان العرب، قم، أدب الحوزة، الطبعة الاولى، ۱۴۰۵ ق، ج ۱۰.
۵. أحمد بن فارس بن زکریا، ابوالحسین، معجم مقاییس اللغة، تحقیق و ضبط عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامیه، الطبعة الاولى، ۱۴۰۴ ق، المجلد الثاني.
۶. الجوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، بیروت، دارالعلم للملایین، الطبعة الثانية، ۱۳۹۹ ق، الجزء الرابع.
۷. الراغب الاصفهانی، ابوالقاسم الحسين بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بسی جا، مکتبة المرتضویه، ج ۲، ۱۳۶۲ ش.
۸. الزبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، منشورات دار مکتبة الحیة، الطبعة الاولى، ۱۳۰۶ ق، ج ۶.
۹. الشرتونی اللبانی، سعید الخوری، أقرب الموارد فی فصیح العربیة والشوارد، بیروت، مرسلی الیسوعیة، بی چاپ، ۱۸۸۹ م، ج ۱.
۱۰. الطباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، الطبعة الثالثة، ۱۳۹۳ ق، المجلد الثاني.
۱۱. العسکری، ابو هلال، معجم الفروق اللغویة، قم، جامعة المدرسین، الطبعة الاولى، ۱۴۱۲ ق.
۱۲. الفراهیدی، ابو عبد الرحمن الخلیل بن احمد، کتاب العین، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، قم، دارالهجرة، الطبعة الاولى، ۱۴۰۵ ق، الجزء الثالث.
۱۳. الفیروزآبادی، مجد الدین محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، بیروت، دار احیاء التراث العربی،

الطبعة الاولى، ۱۴۱۲ ق، الجزء الثالث.

۱۴. الفيومي، احمد بن محمد بن علي المقرئ، المصباح المنير، بيروت، مكتبة لبنان ناشرون، ج ۱، ۲۰۰۱ م، ج ۲-۱.
۱۵. أنيس، ابراهيم و ديگران، المعجم الوسيط، بی جا، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، الطبعة الرابعة، ۱۳۷۲ ش، ج ۱.
۱۶. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، مقدمه عمومی علم حقوق، تهران، کتابخانه گنج دانش، ج ۵، ۱۳۷۵ ش.
۱۷. دانش پژوه، مصطفی و خسرو شاهی، قدرت اله، فلسفه حقوق: سلسله دروس اندیشه های بنیادین اسلامي، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ج ۶، ۱۳۸۱ ش.
۱۸. راسخ، محمد، حق و مصلحت: مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و ارزش، تهران، طرح نو، ج ۱، ۱۳۸۱ ش.
۱۹. رضا، أحمد، معجم متن اللغة: موسوعة لغوية حديثة، بيروت، دارمكتبة الحياة، الطبعة الاولى، ۱۳۷۷ ق، المجلد الثاني.
۲۰. طباطبائی، محمدحسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، (با مقدمه و پاورقی مرتضی مطهری)، قم، دارالعلم، ج ۱، ۱۳۵۰ ش، ج ۲.
۲۱. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه: از دکارت تا لایب نیتس، غلامرضا اعوانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، ۱۳۸۰ ش، ج ۴.
۲۲. مرعشلی، ندیم و مرعشلی، أسامه، الصحاح فی اللغة والعلوم: تجدید صحاح العلامة الجوهری و المصطلحات العلمية و الفنيه للمجامع والجامعات العربيه، بيروت، دارالحضارة العربية، ۱۹۷۴ م، ج ۱.
۲۳. مصباح یزدی، تقی، حقوق و سیاست در قرآن، نگارش شهید محمد مهربانی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ج ۱، ۱۳۷۷ ش.
۲۴. معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ج ۵، ۱۳۶۲ ش، ج ۱.
۲۵. واحدی، قدرت اله، مقدمه علم حقوق، تهران، کتابخانه گنج دانش، ج ۲، ۱۳۷۶ ش.
۲۶. یثربی قمی، سیدعلی، مقدمه علم حقوق و نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران، قم، دفتر نشر نوید اسلام، ج ۲، ۱۳۷۶ ش.

فهرست منابع انگلیسی

1. Baker, Judith, (1994), Group Rights, Toronto, University of torontopress.
2. Bbc English, (1993), Bbc English Dictionary, London, Harper Collins publishers, first published.
3. Campbell, Tom, (2006), Right: A Critical Introduction, London, Rutledge.
4. Crowther, Jonathan, (1995), Oxford Advanced Learner's Dictionary, New York, Oxford university press, fifth edition.
5. Donnelly, Jack, (1993), Universal Human Rights in Theory and Practice, London, Cornell university, third printing.
6. Dworkin, Ronald, (1984), "Rights as Trumps" in Theories of Rights, ed. Waldron J. U.S.A, Oxford university press.
7. _____ , (2001), Taking Rights Seriously, U.S.A, Harvard university press, Cambridge, eighteenth printing.
8. Feinberg, Joel, (1984), Harm to Others: The Moral Limits of the Criminal Law, New York, oxford.
9. _____ , "The Nature and Value of Rights", in (2002), Liberalism: Critical Concepts in Political Theory, ed. G. W. Smith, London and New York, Rutledge, v.2.
10. Gewirth, Alan, (1996), The Community of Rights, Chicago, university of chicago.
11. Hart, H. L. A, (2001), Essays on Bentham: Jurisprudence and Political Theory, New York, Oxford, reprinted.
12. Grant, moyra, (2003), key I deas in politics, london, cheltenham, nelson thornes.
13. Hobbes, Thomas, (1992), Leviathan, ed. Richard Tuck, New York, Cambridge university press, reprinted.
14. I. Benn, Stanleg, "Rights", in (1967), The Encyclopedia of Philosophy, New

- York and London, Paul Edwards, Macmillan publishing, v.7-8.
15. Jones, Peter, (1994), Rights, first published, New York, St. martin's press.
 16. L. Coleman, Jules, (1992), Risks and Wrongs, U.S.A, Cambridge.
 17. Lyons, David, (1994), Rights, Welfare, And Mill's Moral Theory, New York, Oxford.
 18. M. Benditt, Theodore, (1982), Rights, New Jersey, Roman and Littlefield.
 19. Martin, Rex, "Rights" in (1998), Rutledge Encyclopedia of Philosophy, ed. Edward Craig, London and New York, Rutledge, v.8.
 20. Morris, William, (1973), The Heritage Illustrated Dictionary of The English Language, New York, American heritage publishing co., inc., fourth edition.
 21. Random house, (1995), Webster's Encyclopedic Unabridged Dictionary of the English Language, New York, Gramercy.
 22. Steiner, Hillel, (1994), An Essay On Rights, U. S. A, Blackwell.
 23. Waldron, Jeremy, (1984), Theories of Rights, New York, Oxford.
 24. Wellman, Carl, 'Concepts of Right' in (2001), Encyclopedia Of Ethics, ed. C. Becker, Lawrence, B.Becker, Charlotte, New York, Rutledge, second edition, v.3.
 25. _____, "The Nature and Value of Rights", in (2002), Liberalism: Critical Concepts in Political Theory, ed. G. W. Smith, London and New York, Rutledge, v.2.